

ادبیات عاشوراء

در گفت و گو با دکتر محمدرضا سنگری

اشاره:

هجدهم دی ماه امسال مصادف است با دهم محرم، یعنی روز عاشورا؛ که می‌دانیم روزی بسیار مهم در تاریخ دینی ما و واقعه‌ای اثرگذار در تاریخ اسلام است. حادثه‌ی کربلا و ماجرای روز دهم، یعنی عاشورا، از ابعاد مختلفی قابل بررسی است و ما در این جا به یک بعد آن که «ادبیات عاشورایی» است پرداخته و آن را در گفت و گو با آقای دکتر محمدرضا سنگری، مورد کنکاش قرار داده‌ایم. توجه شما را به متن این گفت و گو جلب می‌کنیم.

آقای دکتر سنگری از جنابعالی سپاسگزاریم که فرصتی را برای گفت و گو درباره‌ی «ادبیات عاشورایی» در اختیار ما قرار دادید. امیدواریم این گفت و گو بتواند پرتو تازه‌ای بر بحث ادبیات عاشورایی بیفکند و به‌ویژه دبیران و معلمان از آن استفاده‌ی مطلوب را ببرند. همان‌طور که می‌دانید واقعه‌ی عاشورا، از نادر وقایعی است در تاریخ اسلام که نوعی از ادبیات را در تاریخ به وجود آورده که در چند دهه‌ی اخیر به آن «ادبیات عاشورایی» اطلاق کرده‌اند. لطفاً درباره‌ی این نوع از ادب توضیحی بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از مجله‌ی رشد معلم. اجازه بدهید در ابتدا این گفته‌ی رسول (ص) گرامی اسلام را نقل کنم که فرمود:



و شهید قلب تاریخ است، هم چنان که قلب به رگ‌های خشک اندام، خون، حیات و زندگی می‌دهد. جامعه‌ای که رو به مردن می‌رود، جامعه‌ای که فرزندانش ایمان خویش را به خویش از دست داده‌اند و جامعه‌ای که به مرگ تدریجی گرفتار است، جامعه‌ای که تسلیم را تمکین کرده است، جامعه‌ای که احساس مسؤولیت را از یاد برده است، و جامعه‌ای که اعتقاد به انسان بودن را در خود باخته است، و تاریخی که از حیات و جنبش و حرکت و زایش بازمانده است، شهید همچون قلبی، به اندام‌های خشک مرده بی‌رمق این جامعه، خون خویش را می‌رساند و بزرگ‌ترین معجزه‌ی شهادتش این است که به یک نسل، ایمان جدید به خویشتن را می‌بخشد.

دکتر علی شریعتی

«ان لقتل الحسين حراره في قلوب المؤمنين لن تبرد ابداً، از شهادت حسین آتشی در جانها برافروخته می‌شود که تا ابدیت سردی و خاموشی نمی‌پذیرد.» که باید بگوییم خوشا به حال آنان که از این آتش یا شعله قیسی می‌گیرند و طور جانشان را به آن روشن می‌کنند. عاشورا حادثه‌ای نیست که در سال ۶۱ هجری در کربلا اتفاق افتاده باشد (۱۲ مهر سال ۵۹ ش) بلکه حادثه‌ای است که هم‌اکنون هم حضور دارد.

و اما ادبیات عاشورایی، ادبیاتی است که بخشی از آن در عاشورا و حتی پیش از عاشورا و بخشی از آن پس از عاشورا پدیدار شده است، به عبارتی می‌توانیم بگوییم «ادبیات در عاشورا» و «ادبیات پس از عاشورا». ادبیات در عاشورا از زمان حرکت امام از مدینه شروع می‌شود، امام در حرکت بارها شعر می‌خواند، نامه دارد، در صحنه‌ی نبرد رجزهایی خوانده می‌شود، مرثیه‌ها، خطبه‌ها، چه از خود امام و دیگران، همه ادبیات از عاشورا است. ادبیاتی هم هست که بلافاصله پس از واقعه پدید می‌آید. جالب است که بدانید اولین کسی هم که این ادبیات را به‌وجود آورد کسی است که امام حسین (ع) او را در نزدیکی کربلا به همراهی با خود دعوت کرد و گفت با من همراه شو و مرا یاری کن، ولی او نپذیرفت. نام او عبیدالله حر جعفی، و مردی بود شاعر، رزمنده، شجاع، پانصد نفر سرباز همراه داشت، و هر جا که چادر می‌افراشت نیزه‌اش را در کنار چادر به‌صورت مایل در زمین فرو می‌کرد که در عرب نشانه‌ی آمادگی رزمی است؛ اما نیامد با امام، و امام هم به او فرمود: «اگر نمی‌آیی از این‌جا دور شو تا صدای مظلومیت مرا نشنوی» چون می‌دانید که هر کس صدای مظلومیت کسی را بشنود و او را یاری نکند خدا او را با همان ستمگران محشور می‌کند. البته مخالف امام حسین نبود و بعد از واقعه اولین کسی که وارد کربلا شد و به زیارت مزار امام حسین (ع) آمد همین شخص بود، اگرچه در اذهان ما این‌طور وجود دارد که اولین کس حضرت زینب(س) بود یا جابر بن عبدالله، نه، اولین کس همین عبیدالله بود و بر سر مزار امام یک دیوان شعر سرود که باقی است.

این نوع ادبیات، در واقع همان «ادبیات از عاشورا» از چه زمانی به ادبیات فارسی تسری پیدا کرد؟

در ایران تقریباً از قرون سوم و چهارم چهره نشان می‌دهد ولی دوران نضج آن از اواخر قرن چهارم به بعد است مثلاً یکی از قدیمی‌ترین اشعار در این باره دو بیت از کسایی مروزی (متولد ۳۴۱ هجری قمری) است که البته در قصیده‌ای در مدح حضرت علی(ع) می‌گوید:

منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید
حق صادق کی شناسد و آن زین‌العابدین

مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا
یا چه خلعت یافتیم از معتصم یامستعین
کان همه مقتول و مسموم‌اند و مجروح از جهان
وین همه میمون و منصورند امیر الفاسقین
بعد از این است که این ادبیات را در قرن پنجم در شعر شاعرانی مانند ناصر خسرو، سنایی، سیف فرغانی و بعد در قرون دیگر در شعر عطار و مولوی... می‌بینیم. البته قله‌نشین ادبیات عاشورایی را در عصر صفوی می‌بینیم که در این میان همه‌ی ما با ترکیب بند مشهور محتشم کاشانی آشنایی داریم.

حتی به‌نظر می‌رسد صرف واژه‌ی کربلا، در بخش‌هایی از ادبیات ما به‌عنوان «نماد مظلومیت» جای خود را باز کرده است، صرف‌نظر از خود واقعه. در حقیقت در ادبیات ما، بعدها کربلا در هیئت کاملاً محسوس و روشن و با نام کربلا و امام حسین مطرح شده است.

شاید این مثال برای خوانندگان ما در همین مورد که می‌فرمایید جالب باشد که بیهقی در داستان حسنگ وزیر نقل می‌کند که وقتی خواستند او را محاکمه کنند و سپس به دار بکشند این جمله‌ی زیبا را گفت که: «جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است...» در جای دیگر هم گفت: «من عزیزتر از حسین علی نیستم...»

بله، اصولاً زاویه‌ی نگاه به حادثه‌ی کربلا در تاریخ ما از دو حالت خارج نبوده است. یا کاملاً سوگ و رثا و مرثیه بوده و یا نگاه عارفانه بوده است. نمونه‌ی دوم این نگاه همان است که مولوی در دفتر پنجم مثنوی می‌گوید؛ که شخصی در روز عاشورا وارد حلب شد و دید مردم می‌گریند تا آخر داستان.

و در واقع نگاه انتقادی دارد، البته نه به واقعه‌ی عاشورا بلکه به آن شیعیان!

بله نگاهش انتقادی است. می‌گوید بر کربلا نباید فقط گریست، بلکه باید به آن نگریست و باید حسین را زنده دید و با او همراه شد و اما حوادث دیگری هم در اسلام مثل بعثت پیامبر یا غدیر، یا درگذشت پیامبر و... داریم که مهم‌اند ولی هیچ حادثه‌ای استمرار و دوام و عمق و ژرفای حادثه‌ی کربلا را در ادبیات ما پیدا نکرده است. جالب است اگر خط کربلا را در ادبیات خودمان پی بگیریم می‌بینیم که بسیاری از حوادث دیگر در تاریخ محو شده‌اند ولی حادثه‌ی کربلا هم‌چنان مانده است، با همان دو نگاه: هم نگاه عارفانه و هم نگاه سوگوارانه و مرثیه‌سرای.

حسین (ع) یک درس بزرگ‌تر از شهادتش به ما داده است و آن نیمه‌تمام گذاشتن حج و به سوی شهادت رفتن است. حجی که همه‌ی اسلافش، اجدادش، جدش و پدرش برای احیای این سنت، جهاد کردند. این حج را نیمه‌تمام می‌گذارد و شهادت را انتخاب می‌کند، مراسم حج را به پایان نمی‌برد تا به همه‌ی حج‌گزاران تاریخ، نمازگزاران تاریخ، مؤمنان به سنت ابراهیم، پیاموزد که اگر امامت نباشد، اگر رهبری نباشد، اگر هدف نباشد، اگر حسین (ع) نباشد و اگر یزید باشد، چرخیدن بر گرد خانه‌ی خدا، با خانه‌ی بت، مساوی است.

دکتر علی شریعتی

لطفاً نمونه‌ای از آثار عارفانه در ادبیات عاشورایی را

نام ببرید.

بهترین نمونه گنجینه الاسرار عمّان سامانی شاعر عصر قاجار است که انصافاً بهترین است و در مرثیه هم نخست اشعار سیف فرغانی و بعد در شعر ناصر خسرو...

نظرتان راجع به آن شعر معروف مولوی «کجا بید ای شهیدان خدایی...» چیست؟

بله. باز آن شعر هم نگاه عارفانه به واقعه دارد. همان‌طور که می‌بینید در این شعر مولوی فقط نه بیشتر، با گفتن «بلاجویان دشت کربلایی» گریز می‌زند به دنیای عرفان.

من اعتقاد دارم که کربلا یک چهارضلعی است، یا چهار بعد یا چهار ساحت دارد که دو بعد آن در ادبیات گذشته‌ی ما وجود ندارد.

این دو بعد که در گذشته به آن توجه نشده ولی خوشبختانه در ادبیات انقلاب اسلامی تا حدی چهره نشان داد یکی بعد اخلاقی کربلاست که در قدیم به آن توجه نمی‌شد و ما در ادبیات قبل از صد سال اخیر تقریباً نشانه‌ای از آن نمی‌بینیم. به عبرت‌های عاشورا هم همین‌طور، توجه نمی‌شد؛ به این که انسان چگونه زندگی کند، چگونه پایداری کند و بایستد، درس‌های غیرت و جوانمردی و صمیمیت و ... بعد دیگر، یعنی بعد چهارم هم بعد حماسی کربلاست. به قول شهید مطهری ما همیشه رویه‌ی سیاه کربلا را مطرح کرده‌ایم: درد و اشک و اندوه و غم؛ که البته این هم لازم است و معصومین بر آن تأکید کرده‌اند. اما گذشتگان ما بعد حماسه را طرح نکرده‌اند خوشبختانه در سال‌های قبل از انقلاب کم‌کم به این بعد هم توجه شد و کسانی مانند پرویز خرسند، موسوی گرماردی، جواد محدثی و... به این بعد پرداختند.

از قضا یکی از سؤال‌هایی که قرار بود در سؤال‌های بعدی ما مطرح شود همین نکته است؛ یعنی توجه به دو بعد سوگوارانه‌ی عاشورا و بعد حماسی آن؛ و مهم‌تر این که چگونه میان این دو تعادل و توازن برقرار کنیم طوری که اصالت واقعه هم محفوظ بماند؛ به‌ویژه که در یکی دو دهه‌ی اخیر احساس می‌شود پاره‌ای از جریان‌ها به بعد اول بیشتر اهمیت می‌دهند و پاره‌ای به بعد دوم.

اولاً باید ببینیم چرا پیشوایان ما این همه بر مسئله‌ی گریه بر حسین(ع) تکیه کرده و حتی گفته‌اند اگر گریه هم نمی‌کنید تباکی کنید، یعنی حالت گریه و اندوه به خود بگیرید. به نظر من این به خاطر

ایجاد پیوند عاطفی با حادثه‌ی کربلاست. معمولاً پیوند عاطفی زمینه‌های معرفتی و شناختی را فراهم می‌کند. وقتی ما بر کسی اشک می‌ریزیم باید دوستش داشته باشیم و فقدان او بر ما سنگین باشد و این بدان معناست که می‌پرسیم او که بود؟ و چه بود؟ و چرا او را از ما گرفتند؟ و این خودبه‌خود به شناخت او مربوط و منجر می‌شود و شناخت دشمنانش. پس به این تعبیر می‌شود گفت سوگواری بر حسین معبری است برای شناخت حسین و واقعه‌ی کربلا. آن هم شناخت درونی که شرط بقای یک چیز است. در حقیقت نباید واقعه را فقط عینی دید و دچار جمود عین شد. می‌گویند **جمود العین من قسوة القلب و قسوة القلب من كثرة الذنوب و كثرة الذنوب من حب الدنيا و حب الدنيا رأس كل خطیئة**. این کل آن روایت مشهور است. پس مسئله‌ی قلب و احساس و عاطفه در این‌جا بسیار مهم است. حتی در گذشته منبرداران ما ابتدا مردم را می‌گریاندند و بعد به شرح واقعه می‌پرداختند تا تأثیر عاطفی آن بیش‌تر باشد، که هنوز هم در نجف و کربلا این شیوه تا حدی باقی است. اصولاً شیعه به این جنبه از واقعه - یعنی جنبه‌ی عاطفی - توجه جدی داشته و توانسته با انواع علائم و نشانه‌ها از قبیل وسایل عزاداری، گهواره، زنجیرها، شمشیرها و... به این بیندیشد؛ حتی **تکیه** چیزی نیست جز نماد خیمه‌های حسینی. با این حال نباید فقط به این جنبه اکتفا کرد. از این رو ائمه‌ی ما گفته‌اند - برای شناخت واقعه‌ی عاشورا که بعد دوم موضوع است - به کربلا بروید و الهام بگیرید، گفته‌اند از مظلومیت ما یاد کنید، مثل حسین زندگی کنید، او را مثل یک شعله و یک آسوه در زندگی خود ببینید، خود ابا عبدالله هم در کربلا فرمود: **لکم فی آسوه** یعنی من برای شما آسوه و سرمشقم. نگاه ما به کربلا باید نگاه آسوه‌یاب باشد در حالی که ما بیشتر نگاه سوگ کرده‌ایم. حتی نگاه حماسی تنها کافی نیست. ابعاد اخلاقی، پیام‌های زندگی و همه‌ی جلوه‌های زندگی را باید در کربلا بیابیم. واقعه همه‌ی جلوه‌های زندگی در کربلا وجود دارد، از فقه گرفته تا اخلاق، تا شهامت تا راستی، تا سیاست، تا فرهنگ، تا ادبیات.

آیا می‌توانید یکی از نمونه‌های عالی اخلاقی صحن کربلا را مثال بزنید.

بله، یکی را داریم به اسم **مسلم اعرج**، هشتاد و چند سال سن دارد. لنگ بوده است. اعرج یعنی لنگ. شما می‌دانید که از نظر فقهی بر اعرج حرج یا تکلیفی نیست. در قرآن داریم **لَیسَ عَلَی الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لَیسَ عَلَی الْأَعْمَى حَرْجٌ**؛ ولی این مرد خودش را با پای لنگ به کربلا می‌رساند و چنان می‌جنگد که دشمن از آن تعجب می‌کند.

یکی دیگر را داریم به نام **عقبه بن سَمعان** که امام حسین نزدیک

حسین یک شخصیت حماسی است اما نه آن‌طور که جلال‌الدین خوارزمشاه یک شخصیت حماسی است و نه آن‌طور که رستم افسانه‌ای یک شخصیت حماسی است. حسین یک شخصیت حماسی است اما حماسه‌ی انسانیت، حماسه‌ی بشریت، نه حماسه‌ی قومیت. سخن حسین، عمل حسین، حادثه‌ی حسین، روح حسین، همه چیز حسین هیجان است، تحریک است، درس است، القاء نیروست، اما چه جور القاء نیرویی؟ چه جور درسی؟ آیا از آن جهت که مثلاً به یک قوم به خصوص منتسب است؟ یا از آن جهت که شرقی است؟ یا از آن جهت که مثلاً عرب است و غیر عرب نیست؟ یا به قول بعضی از ایرانی‌ها از آن جهت که زنش ایرانی است؟!

شهید مرتضی مطهری



دستور داد در روز عاشورا بازارهای بغداد را تعطیل کردند. خود این نشان می‌دهد که قبل از آن هم در ایران سوگواری یک رسم بوده است. در ایران قبل از اسلام هم شواهدی هست که سوگواری برای سیاوش برگزار می‌شده. از سوی دیگر به‌طور طبیعی وقتی دو حادثه شباهت‌هایی باهم داشته باشند ممکن است تلفیق‌هایی از آن‌ها صورت گیرد و یا در یکدیگر تأثیر بگذارند اما این‌که گزارش‌های روشنی داشته باشیم مبتنی بر این‌که ایرانیان در گذشته عناصری از سوگ سیاوش را به سوگ حضرت اباعبدالله آمیخته باشند شواهدی در دست نیست. به‌نظر می‌رسد این در دوره‌های بعد که بحث ملیت در ایران جدی شد اتفاق افتاده است. یعنی عمده‌تاً از دوره‌ی صفوی به بعد. همان‌طور که می‌دانید قبل از آن، به جز فردوسی، هیچ شاعری درباره‌ی ایران، به معنای امروزی، چیزی نگفته. وطن در نزد آنان عموماً وطن عارفانه و معنوی است. ضمناً گزارشی هم از برگزاری چنین مراسمی، یعنی سیاوش‌شان، در آن عصرها نرسیده است. به هر حال، من خودم اعتقاد دارم اگر پس از انقلاب بین هویت دینی و هویت ملی ما آشتی داده شد و مثلاً نصرالله مردانی (رحمه‌الله علیه) می‌گوید: از خان خون گذشتند صبح ظفرسواران، و یا تهمتن (رستم) را در سیمای رزمندگان می‌بیند و یا مظلومیت رزمنده‌ها را با مظلومیت سیاوش مقایسه می‌کند اینها همه امر مبارکی است در فرهنگ ما و تعارض بین ملیت و اسلامیت را از بین برمی‌دارد.

جنابعالی از چهره‌های شاخص ادبیات عاشورایی در دو سه دهه‌ی اخیر هستیند؛ اصولاً چه شد که شما به سوی این نوع از ادبیات گرایش یافتید و تا کنون چه آثاری در این زمینه به‌وجود آورده‌اید؟

حقیقت این است که در اصل، شیعه بودن ما را به این وادی کشانید. اما بی‌تردید نقش حضرت امام خمینی در این زمینه بسیار مهم است. می‌دانید که ۱۵ خرداد همان ۱۲ محرم بود، یعنی آغاز حرکت امام در محرم بود و بعد هم فرمودند: «ما هر چه داریم از محرم است.»

و محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر است...
نکته‌ی بعد تأثیر آثاری بود که مطالعه می‌کردیم به‌خصوص آثار دکتر شریعتی، آثار شهید مطهری، آثار پرویز خرسند،

ظاهر به او فرمود از صحنه برو بیرون که این اطلاعات از میان نرود و او آمد و ما اکنون بهترین اطلاعات راجع به روز عاشورا را از او داریم. همین عقبه گفته است: من در تمام راه با حسین بودم و در طول راه یکبار عجز و ضعف در او ندیدم. اینها هم حماسه است.

این نکته را هم اضافه کنم که انسان، هم به حماسه‌ی آفاقی نیاز دارد و هم به حماسه‌ی انفسی. مثلاً اگر شاهنامه را یک حماسه‌ی آفاقی بدانیم منطق الطیر عطار یک حماسه‌ی انفسی است؛ ولی در کربلا ما هر دو حماسه را باهم و به اصطلاح درهم تنیده می‌بینیم.

در صحنه‌ی کربلا، می‌بینیم که از خود امام حسین گرفته تا فرزندان ایشان و اصحاب در حین جنگ شعرهایی هم می‌خوانده‌اند، ممکن است یکی از این موارد را نام ببرید؟

بله، مثلاً عمرو بن جَنَاده یکی از آن‌هاست که یازده سال بیشتر نداشت. شما می‌دانید که شعر گفتن به قول حافظ شرایط خاصی را می‌طلبد: «فراغتی و کتابی و گوشه‌ی چمنی». حالا تصور کنید بچه‌ی یازده ساله‌ای را که پدرش قبلاً به شهادت رسیده، مادرش کنار میدان ایستاده و بچه‌اش را تشویق می‌کند به جنگ؛ حالا او در میدان آنقدر رجزهای زیبایی می‌خواند فی‌البداهه، که شهید مطهری نمی‌تواند اعجاب خودش را پنهان کند. می‌گوید این بچه برخلاف همه که در میدان خودشان را معرفی می‌کردند، حسین را معرفی کرد و گفت:

أَمِيرِ حَسِينٍ وَ نَعْمِ الْأَمِيرِ
سُرُورِ فِؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
لَهُ طَلَعَتْ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى
لَهُ غَرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ الْمُنِيرِ

و وقتی سر این بچه را در میدان جدا کردند و پیش مادرش انداختند مادرش هم حماسه‌ای خلق کرد. سر را برداشت بوسه زد و پرتاب کرد به میدان و گفت: ما چیزی را که در راه خدا داده‌ایم پس نمی‌گیریم.

بعضی از پژوهشگران کوشیده‌اند برای سوگواری مردم ایران برای شهدای کربلا، ریشه‌هایی در اساطیر و داستان‌های قبل از اسلام پیدا کنند؛ از جمله، برای مثال، می‌گویند این سوگواری‌ها ریشه در عزاداری‌های مردم ایران در کشته شدن سیاوش و به عبارت دیگر ریشه در مراسم «سیاوش‌شان» دارد که متعلق به اسطوره‌ها و داستان‌های پیش از اسلام است. به‌نظر شما این موضوع تا چه حد قابل اعتناست؟

در این‌که ایرانیان در عزاداری برای امام حسین و شهدای کربلا پیشتاز بوده‌اند تردیدی نیست و می‌دانیم که در عصر عضدالدوله‌ی دیلمی وی

شهیدم نظر مطهرت
اساساً در وجود حسین (ع) يك چنین حماسه‌هایی نمی‌تواند وجود داشته باشد و علت شناخته نشدن حسین هم همین است. چون حماسه‌ی او بالاتر و مافوق این گونه حماسه‌هاست، کمتر افراد می‌توانند او را بشناسند. حالا ببینیم که واقعا چگونه است. شما در جهان يك شخصیت حماسی مانند شخصیت حسین بن علی از نظر شدت حماسی بودن و از نظر علو و ارتفاع حماسه یعنی جنبه‌های انسانی نه جنبه‌ی قومی و ملی، پیدا نخواهید کرد. حسین سرود انسانیت است، نشید انسانیت است و به همین دلیل نظیر ندارد، و به جرأت عرض می‌کنم که نظیر ندارد. شما در دنیا حماسه‌ای مانند حماسه‌ی حسین بن علی پیدا نخواهید کرد، چه از نظر قدرت و قوت حماسه و چه از نظر علو و ارتفاع و انسانی بودن آن، و متأسفانه ما مردم این حماسه را نشناخته‌ایم.

محمد رضا حکیمی... اینها سبب شد من تحت تأثیر قرار بگیرم و بعد هم خودم شروع کنم به قلم زدن. بعد هم احساس کردم هیچ محوری زنده‌تر، زایاتر و پاینده‌تر از عاشورا نمی‌توانیم پیدا کنیم که از آن بهره‌گیری کنیم برای تفکر، برای سامان دادن به هویت و شخصیت دینی خودمان...

اما آثاری که در این زمینه دارم چند دسته است: یک دسته آثار تحقیقی و تحلیلی مثل کتاب **پیوند دو فرهنگ** که سعی کردم در آن پیوند میان عاشورا و دفاع مقدس را روشن کنم و به دیگر زبان بگویم که خاستگاه الهامی دفاع مقدس همان کربلاست و این کار را با استفاده از شواهدی که در جبهه‌ها بود، در همه‌ی ابعاد و اضلاع آن به انجام رساندم، مثلاً این‌که بچه‌ها روی پیشانی‌بندها می‌نوشتند: یا حسین، یا زیارت یا شهادت، شب عملیات ما مثل شب عاشورا می‌شد و ... کتاب دیگر **آیین‌داران آفتاب** است در دو جلد که حدود ۷/۵ سال روی آن کار کردم. در این کتاب من اصحاب را معرفی کردم در دو هیئت پژوهشی و ادبی. و سعی کردم مرثیه‌های جدیدی بنویسم. چون احساس می‌کردم که به مرثیه‌های تازه‌ای نیاز داریم که آن اضلاع چهارگانه را که گفتم در آن بیاورم. این متن‌ها در زمان حرکت هیئت‌ها و دسته‌ها خوانده می‌شد و احساس می‌کردم خیلی مؤثر است در این زمینه نام چند اثر من عبارتند از: **سوغ سرخ، سیب و عطش، حنجره‌ی معصوم، یادهای عطش، چهل روز عاشقانه** که درباره‌ی اربعین است. هم‌اکنون هم دغدغه‌ی جدی من قلم زدن در همین حوزه است. مجموعاً حدود ۱۵ اثر در حوزه‌ی عاشورا دارم.

به نظر شما مهم‌ترین چهره‌های پدیدآور آثار عاشورایی چند دهه‌ی اخیر یا برترین آثار این حوزه چه کسانی و یا چه آثاری هستند؟

اگر کمی جدی‌تر به ادبیات عاشورایی چند دهه‌ی اخیر نگاه کنیم می‌بینیم که نسبت به گذشته این فضا بازتر شده است. کسانی

مثل دکتر **قاسم رسا**، و دکتر **ریاضی یزدی** از کسانی‌اند که از پیش‌تازان در حوزه‌ی شعراند. آقای **خوشدل تهرانی** که آن دو بیت معروفش را همه شنیده‌اند:

**بزرگ فلسفه‌ی قتل شاه دین این است
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
نه ظلم کن به کسی و نه زیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است**

اما به انقلاب که می‌رسیم به جز حوزه‌ی شعر حوزه‌های دیگر هم متحول می‌شود و زبان‌های تازه‌ای پدید می‌آید. من بی‌هیچ تردید در این زمینه **دکتر شریعتی** را قله‌نشین می‌دانم و این صرف‌نظر از جنبه‌های دیگر وی است و بعد در کنار او کسانی مانند استاد **محمد رضا حکیمی** با نثرهای بسیار زیبایش، هم‌چنین **پرویز خرسند** با آثاری مثل **برزگیبران دشت خون**، **آن‌جا که حق پیروز است**، **مرثیه‌ای که ناسروده ماند** که نگاه حماسی به کربلا را ایجاد کرد. هم‌چنین آقای **جواد محدثی** که متأسفانه کمتر شناخته شده است، اشعاری به سبک نو می‌سرود که روی منبرها هم خوانده می‌شد. علاوه بر این، تعزیه‌هایی کار شد که یکی از کسانی که کمی در این زمینه کار کرد و بعد کنار گذاشت **محمد رضا شریفی نیا** بود. اینها در دوره‌ی فعالیت حسینیه ارشاد اتفاق افتاد. نیز باید از **خط خون** اثر آقای **موسوی گرمارودی** یاد کرد. بعد از انقلاب نوحه‌ها هم فضای انقلابی پیدا کرد که در این زمینه باید از نقش آقای **صادق آهنگران** یاد کرد. این تحول به حوزه‌ی موسیقی هم رسید مثل **نینوا** اثر بی‌نظیر **حسین علیزاده**، در نقاشی کارهای آقای **خسرو جردی** و دیگران، در سینما هم **بهرام بیضایی** که فیلمنامه‌ی اثری مثل **روز واقعه** (به کارگردانی شهرام اسدی) را نوشت که بعد از آن متأسفانه چیز دیگری ندیدیم، در حالی که ظرفیت کربلا از جهت ادبیات و هنر خیلی بالاست. من به کسانی که در زمینه‌ی سینما کار می‌کنند توصیه می‌کنم حتماً کتاب «آیین‌داران آفتاب» مرا ببینند. چون هر کدام از

شب بر زمین و زمان سایه انداخته است و تیرگی لحظه به لحظه غلیظ‌تر و متراکم‌تر می‌شود. ماه چند شبه، در گیرودار با ابرهای سیاهی است که هر لحظه او را سخت‌تر احاطه می‌کنند و خراش بر چهره‌اش می‌اندازند.

خیمه‌های کوچک و محزون چون کودکان غریب و خسته، دست در گردن هم برده و هم را در آغوش گرفته‌اند؛ کندوهایی که آوای شیرین قرآن از آن‌ها متصاعد می‌شود.

نافع بن هلال دلش در خیمه‌ی تن بی‌تابی می‌کند؛ مبدا دشمن نامرد بر محمل تاریکی بنشیند و به خیمای حرم یورش آورد، مبدا در خیال خانن دشمن، محاصره و هجومی ناگهانی شکل بگیرد. مبدا که من این‌جا نشسته باشم ...

از جا برمی‌خیزد، شمشیر را بر کمر محکم می‌کند، از خیمه بیرون



سید مهدی شجاعی*

جمله فصلی را هم به «ادبیات پایداری» اختصاص دادید، و اکنون بیش از ده سال است که این کتابها در مدارس تدریس می‌شود. آیا در این زمینه و با توجه به بحثی که در این جا داریم سخنی با دبیران ندارید که به آنها منتقل شود؟

بله، در تألیف آن کتابها ما به نگاه تازه‌ای رسیدیم و آن کنار گذاشتن روش به اصطلاح فله‌گویی یا جنگ‌پردازی بود و لذا

کتابها به فصل‌هایی برحسب موضوع تبدیل شد. از جمله بخشی را هم به **ادبیات پایداری** اختصاص دادیم. هم ادبیات پایداری جهان و هم ایران، چه در گذشته و چه امروز، هم عاشورایی و هم دفاع مقدس، و نیز فلسطین، الجزایر، امریکای لاتین و...

آنچه که مهم است باید باور کنیم که انقلاب ادبیات ویژه‌ای دارد و دیگر باید اصطلاح مشهور «ادبیات معاصر» را که حد و حدود زمانی آن مشخص نیست، تغییر دهیم. چون دیگر فاصله‌ی بین نسل‌ها دیگر مثل قدیم نیست که مثلاً صد سال بگذرد تا سبک و شیوه‌ی تازه‌ای به‌وجود آید. امروزه فاصله‌ی نسل‌ها به ده سال و بیست سال رسیده. ادبیات انقلاب ما خیلی غنی است. من خودم سال‌هاست در این حوزه کار می‌کنم. این آثار را خوانده‌ام و در حالی که ادبیات جهان را هم خوانده‌ام و می‌شناسم، آثار ادبی گذشته‌ی خودمان را هم می‌شناسم. بنابراین در کلاس‌های خودمان باید از این آثار بیشتر صحبت کنیم و از طریق آنها شور و شغف دیگری را به بچه‌ها منتقل سازیم.

بار دیگر از جنابعالی به خاطر شرکت در این گفت‌وگو تشکر می‌کنیم.



نوشته‌های این کتاب می‌تواند زمینه‌ی یک فیلم باشد. پردازش ادبی آن هم قابل تأمل است. هم‌چنین در کتاب «ماه در آب» که انتشارات مدرسه از من چاپ کرده سعی کرده‌ام نگاه دیگری به حضرت ابوالفضل داشته باشم.

آقای دکتر سنگری شما اخیراً به‌عنوان دبیر علمی «جشنواره‌ی انتخاب کتاب ربع قرن دفاع مقدس» انتخاب شده‌اید. لطفاً درباره‌ی این موضوع برای ما توضیح بفرمایید.

ما تا امروز ۱۲ دوره انتخاب کتاب سال دفاع مقدس را برگزار کرده‌ایم، در حوزه‌های گوناگون و در سیزده شاخه اعم از شعر، نثر، داستان، وصیت‌ها، مزارنوشته‌ها، پیشانی‌بندها، زندگی‌نامه‌ی داستانی و... بعد به ذهنمان رسید که خوب است بیاییم بهترین آثار این ربع قرن پس از شروع جنگ را معرفی کنیم به‌ویژه که در دانشگاه‌های ما رشته‌های کارشناسی ارشد دفاع مقدس هم در حال دایر شدن است و اکنون دانشگاه کرمان این رشته را دارد. این کار را انجام دادیم و انشاءالله در خرداد سال ۸۸ جشنواره‌ی آن برگزار می‌شود. تا کنون نزدیک به ۵۰۰۰ جلد کتاب جمع‌آوری شده که البته خیلی بیشتر از این است، به جز پایان‌نامه و مقاله‌ها. ما می‌خواهیم با استفاده از این فرصت بانک اطلاعات ادبیات دفاع مقدس را هم تهیه کنیم.

شما در زمانی که مسئولیت گروه زبان و ادب فارسی را در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی به‌عهده داشتید، با همکاری دوستانتان تحول خوبی در کتاب‌های فارسی، به‌ویژه فارسی‌های دبیرستان ایجاد کردید و از

در هجوم و حمله‌ی دشمن، مأمنی بیندیشم. تو چه‌طور؟ تو را چه نیتی از بستر خیزانده است و از خیمه درآورده است؟ نافع دست بر قلب می‌گذارد، انگار می‌خواهد اضطراب و نگرانی خود را ببوشاند. کلامی که راهش را در گلو باز می‌کند نمی‌داند که پاسخ امام هست یا نه، اما نگفتنش را هم نمی‌تواند:

من نگران شمایم ای امام، چشمم فدایتان! شما و این شب و تنهایی و دشمن و خیانت و سفاکی، مبادا...

کلام در گلوی نافع، بغضی می‌شود متراکم و بعد آرام آرام تا پشت پلک‌ها پیش می‌رود و آب می‌شود و از دیده‌ها فرو می‌ریزد.

امام به مهر دست او را در دست می‌گیرد، به لطف می‌فشرد و او را با خود همگام می‌کند:

ادامه در صفحه‌ی ۴۸

می‌زند و با چشم‌های مضطرب و مراقبش دشت را می‌کاود. این سایه‌ای است انگار در اطراف خیام حرم. دست را بر قبضه‌ی شمشیر محکم می‌کند و محتاط و مراقب به سوی سایه پیش می‌خزد. نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.

سایه از صدای نرم چکمه‌ها بر خاک، آرام روی برمی‌گرداند؛ ای وای، نه، این سایه نیست، نور محض است، نور مطلق است. امام است! امام در این‌جا چه می‌کند؟! در این نیمه شب هول برانگیز امام به چه کار از خیمه درآمده است؟! در این شبی که باید بر بستر آرامش قبل از طوفان، لختی بیاساید، چرا رخت آسایش از تن کنده است و پا به بیابان سپرده است؟!

سؤال گفته یا نگفته‌ی نافع را امام به نرمی پاسخ می‌دهد: آمده بودم که فراز و نشیب‌های این اطراف را بنگرم و برای حرم